**دلیل دوم:** استناد به

**الف:** **مقبوله عمر بن حنظله:** مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ أَ يَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتاً وَ إِنْ كَانَ حَقّاً ثَابِتاً لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى‏ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ‏ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ‏[[1]](#footnote-1) قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ‏ قَدْ رَوَى‏ حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّه‏[[2]](#footnote-2)

**ب: حسنه ابی خدیجه:**  الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنِ‏ انْظُرُوا إِلَى‏ رَجُلٍ‏ مِنْكُمْ‏ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ.[[3]](#footnote-3)

امام در هر دو حدیث می­فرماید باید به کسانی که راوی حدیث ما هستند و احکام مار را می­دانند مراجعه کنید و به مخالفین ما مراجعه نکنید ( ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ، و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا.)

**تقریب استدلال:** با توجه به صدر و ذیل مقبوله عمر بن حنظله بدست می­آید که امام علیه السلام حکم قاضی مخالف را حکم نمی­داند و مردم را از مراجعه به چنین حاکمی نهی می­کند

**دلیل:** بخاطر اینکه چنین شخصی شیعه و پیرو امام نیست و لذا فرمود فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله...

 از آنجای که روایت مربوط به شبهات حکمیه است

**سوال:** باید بررسی کرد که در شبهات حکمیه چه کسی باید حکم را تشخیص دهد؟

**جواب:** تشخیص حکم شبهات حکمیه منوط به کسی است که رأی آن حجَّت باشد و در این روایت امام علیه السلام رأی و نظر مخالف را ججَّت نمی­داند و این مناط هم شامل باب قضا می­شود و هم شامل باب إفتاء می­شود یعنی مناط تشخیص حکم شبهات حکمیه آن کسی است که رأی او نزد امامان علیهم السلام حجَّت باشد و رأی و نظر مخالف ائمه حجَّت نیست چه قاضی باشد چه مفتی.

**آیت الله خوئی بر این استدلال اشکال های دارد که عبارت اند از..**

**اشکال اول:** روایت مقبوله و حسنه اختصاص به باب ترافع و قضاوت دارد و شامل باب إفتاء نمی­شود زیرا بین باب قضاء و إفتاء هیج ملازمه ای نیست در باب قضاء صلح است و قاضی می­تواند بین طرفین دعوا مصالحه بیندازد اما در باب إفتاء صلح نیست . در باب إفتاء احتیاطط است اما در قضاوت احتیاط نیست . در باب فتوا تجزی است اما در باب قضاء تجزیّ نیست لذا ملازمه ای بین این دو نیست[[4]](#footnote-4).

**اشکال استاد بر کلام آیت الله خوئی**

به نظر ما نفی ملازمه کلام صحیحی است ( ما هم قبول داریم بین باب قضا و إفتاء ملازمه نیست ) اما ما از راه ملازمه وارد نشده ایم تا شما اشکال کنید بلکه از راه تنقیح مناط وارد شده ایم.

**توضیح:** مناط در روایت مقبوله این است که حکم مخالف را قبول نکنید ( مناط اسقاط حکم مخالف است ) و این ملاک هم در فتوا و هم در قضاوت جاری است اگر در قضاوت که حق الناس است و حکم مخالف را باید اسقاط کرد پس در فتوا که حق الهی است به طریق اولی باید حکم مخالف را اسقاط کرد.

**اشکال دوم:** از نظر دلالت هم شامل فتوا نمی­شود زیرا دلالت این دو روایت براین است که باید قاضی شیعه باشد زیرا غیر شیعه از امام معصوم روایت نمی­کند . همانا غیر شیعه از مفتی های خودشان روایت می­کنند و از کسانی که با او هم عقیده است روایت می­کند یا اگر به حکم ائمه علیهم السلام حکم و روایت کند حکم او حکم ائمه نیست بنابراین مورد حدیث مربوط حدیث در قضاوت است و ربطی به باب فتوا هم ندارد.

**جواب استاد بر این اشکال:**

**جواب نقضی:** نقض های زیادی داریم که اهل سنه از امامان معصوم نقل روایت کرده اند...

**جواب حلیّ:** به نظر ما دلالت حدیث چیزی غیر برداشت شما است .زیرا حدیث می­خواهد مانع حجیَّت نظر اهل سنه را بیان کند و این مانع عقیده آنها است زیرا معتقد به امامت و ولایت معصومین علیهم السلام نیستند. در نتیجه حدیث در سدد بیان مانع است نه در سدد بیان باب قضا

**اشکال سوم:** موضوع حجیَّت حکم این است که حاکم باید به حکم ائمه علیهم السلام حکم کند و غیر شیعه اثنی عشری حق ندارد قاضی شود و منصب قضاوت را بگیرد.

**اشکال استاد براین کلام:**

در پاسخ ایشان می­گوییم که موضوع عدم حجیَّت نظر قضاّت اهل سنه این است که از دیدگاه امامان علیهم السلام قضّات اهل سنه طاقوت هستند و مراجعه به طاقوت حرام است و عمل به رأی طاقوت عمل به حرام است در نتیحه مانع ما شیعیان در مراجعه به نظر علمای اهل سنه این است که آنان مصداق طاقوت هستند

**شاهد**: در متن مقبوله دارد من تحاکم الیهم فی حق او باطل فإنما تحاکم الی الطاقوت ...

 پس آنچه آنها حکم می­کنند حکم طاقوت است بنابراین مانع در مراجعه به آنها مشخص است و این مانع باعث شده که مذاق شرعی ائمه علیهم السلام روشن شود. و مذاق ایشان این است که کسانی که نسبت به ظلم حضرت زهرا (ص) راضی هستند و غصب خلافت حضرت علی را جائز می­دانند این افراد طاقوت هستند لذا کسی که طاقوت باشد نباید به او مراجعه کرد چه در فتوا باشد چه قضاوت باشد.

1. ۱-كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. [↑](#footnote-ref-1)
2. [↑](#footnote-ref-2)
3. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. [↑](#footnote-ref-3)
4. ۴- و فيه: أن الروايتين إنما وردتا في الترافع و القضاء. و قد مر في التكلم على اعتبار الأعلمية انه لا ملازمة بين بابى القضاء و الفتوى حتى يعتبر في كل منهما ما اعتبر في الآخر من الشروط، على انهما دلتا على اعتبار كون القاضي من الشيعة نظرا إلى ان غير الشيعة لا يروى عنهم عليهم السلام و انما يروى عن المفتين في مذهبه و عمن اعتنق به في عقيدته أو لو روى عنهم لم يكن يحكم بحكمهم، و لا انه عارف بأحكامهم‌ و قضاياهم- عادة- لا ان ذلك حكم تعبدي صدر عنهم- ع-

و على الجملة إن اعتبار الايمان في الروايتين من جهة ان الموضوع للحكم بالحجية فيهما هو ما إذا حكم الحاكم بحكمهم لأنه الذي جعله- ع- حاكما على الناس، و غير الاثني عشري انما يحكمون بأحكام أنفسهم لا بحكمهم- ع- فإذا فرضنا في مورد ان المفتي من غير الشيعة إلا انه يحكم بحكمهم لعرفانه بأحكامهم و قضاياهم- كما هو مفروض الكلام- لم يكن وجه لأن تشمله الروايتان هذا.

على ان مقبولة عمر بن حنظلة ضعيفة السند على ما بيناه في التكلم على اعتبار الأعلمية فلاحظ. التنقیح صفحه ۲۱۹ [↑](#footnote-ref-4)